

اشعار مناجات با خدا

رمضان الكريم - ۱۴۳۶



مجمع طلاب وفضلاى شهرستان رودبار-گیلان

t-roodbar.blog.ir

مناجات با خدا-آغاز ماه مبارک

خبر آمد که بهار دل ما آمده است

مژده ی کم شدن فاصله ها آمده است

باز از عرش خداوند ندا آمده است

بندگان ماه خدا، ماه خدا آمده است

من که پابند هوس ها و گناهم چه کنم؟

نفسِ سوخته ای در ته چاهم چه کنم؟

خبر آمد که کریم آمد و در وا شده است

سفره پرداز قدیم آمد و در وا شده است

اسم رحمان و رحیم آمد و در وا شده است

درد عصیان مرا خویش مداوا شده است

آی مردم به خدا ربِّ رحیمی داریم

سجده آرید، خداوند کریمی داریم

ای که بخشنده ی هر جرم و گناهی، العفو

به پشیمان شدگان نیز پناهی، العفو

من پشیمان شده ام؛ نیم نگاهی، العفو

یا الهیّ و الهیّ و الهی العفو

سائلی را به سر سفره ی خود راه بده

من گدای توأم ای حضرت الله- بده!-

یارب این سوخته دل را که محک لازم نیست

بچه ای را که کتک خورده، فلک لازم نیست

گرد خوان تو فقیرم من و شک لازم نیست

تا سر سفره حسین است نمک لازم نیست

به لبم خورد کمی آب، مرا بخشیدند

ای فدای لب ارباب، مرا بخشیدند

۱

باز هم از عمل خویش به دل غم دارم

خسته از این همه آلودگی و تکرارم

دل من تنگ برای همه شد الا تو

وای از تیرگی این دل بی مقدارم

معصیت کرده مرا دور ز تو ، می دانم

پر شده نامه ی من از گنه بسیارم

نامه ام اشک تو را باز در آورده... ببخش

وای بر من که همیشه سر تو سر بارم

مهربان تر ز خودت در همه ی عالم نیست

با همه تیرگی ام سوی شما رو آرم

یک نظر کن که من از دست خودم خسته شدم

بی نگاه تو اثر نیست بر استغفارم

من اسیر غم دنیا شده ام کاری کن

تا رها کردم از این زندگی غم بارم

هر که دور از سر کوی تو شده خوار شده

نده غیر از خودت آقا به کسی افسارم

با همه پستی من دست مرا می گیری

ای فدای تو و بخشیدن تو دلدارم

سمت نوکریت را به دو عالم ندهم

فخرم این است که من نوکر این دربارم

مناجات با خدا

گرچه پر م و ا می شود با ذکر استغفارها

پرواز دشوار است با سنگینی این بارها

گرچه تو خوبی من بدم، هر بار گفتم آمدم

توفیق پیدا کردم از فیض نگاه یارها

صد بار گفتم عاقبت یک بار توبه میکنم

آخر نمی آید چرا یکبار این یکبارها

من هر کجا که رو زدم رویم خریداری نداشت

پس بعد از این دیگر بس است رفتن سوی بازارها

دلمرده گشتم از گناه، دلخسته ام از اشتباه

دیگر نمی لرزد دلم از دوری دلدارها

وقتم کم و راهم دراز، با این گدا قدری بساز

هر جا روم سد میکند راه مرا دیوارها

سودی نمی بخشد اگر شب زنده داری های من

پس خوش به حال لذت خوابیدن هوشیارها

گاهی ادا، گاهی قضا، گاهی خدا، گاهی خطا

خسته شدم جان خودم از این همه تکرارها

گیرم مدد کاری برای کار من پیدا نشد

نام علی و امی کند آخر گره از کارها

من سالها دیوانه ایوان طلای حیدرم

یکروز ما را میبرد شوقش به سوی دارها

گفتم مرا یک کربلا مهمان کن و جانم بگیر

بس کن برایم ناز را در پای این اسرارها

مناجات با خدا

بنده را تا به جگر تیر بلایی نرسد

بر لبش از خم هو جام ولایی نرسد

این سخن مصرع بیت الغزل عشاق است

(دولت عشق به هر بی سر و پای نرسد)

بدترین درد که گفتند همان بی دردی است

درد از او خواه که بی درد دوایی نرسد

گل لبخند اجابت به رویت وا نشود

از دلت تا به هدف تیر دعایی نرسد

در حقیقت ز گدا زاده گدا زاده تر است

پادشاهی که به فریاد گدایی نرسد

بانگ ادعونی معبود، جهان را پر کرد

چه شده کز تو به لبیک صدایی نرسد

طرفه بیتی است از آن شاعر شیرین سخنم

که به جانش ابدالدهر بلایی نرسد

(تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد)

ای نوای دل بی برگ و نوایم تو بگو

چه کند گر دل مسکین به نوایی نرسد

یا رب از لطف مرا چشم و دل پاکی ده

کز نگاهم به کسی تیر خطایی نرسد

این دل سوخته آرام نگیرد "میثم"

تا که از جانب دلدار ندایی نرسد

۴

مناجات با خدا-شب قدر

امشب که هر درمانده ای، با خویش تنها می شود

امشب بساط آشتی، با تو مهیا می شود

امشب سرِ سال من است، شرمندگی حال من است

آیا نصیبم بخشش است، این شام احیا می شود

در ازدحام خوبها، در این حضور بی ریا

آیا گدای بی نوا، در گوشه ای جا می شود

ای کاش می گفتمی به من، با این همه شرم و محن

آیا برای در زدن، یک خانه پیدا می شود

گفتم چگونه می شود، با این همه بار گناه

ما را بگیرد در پناه، گفتند حالا می شود

گفتم به داد بی کسان، گفتند ز مولا می رسد

گفتم پناه خستگان، گفتند زهرا می شود

حالم اگر بد حالی است، دستم اگر چه خالی است

امشب روا حاجات ما، با نام سقا می شود

با صاحب تیغ و علم، امشب گریبان می درم

تا نام او را می برم، کربلا پا می شود

ای سر به زیر زینبین، یا کاشف الكرب الحسین

ام البنین با رفتنت، غرق تماشا می شود

امشب برای روضه ات، زهرا صدایم کرده است

امشب برات کربلا، انگار امضا می شود

ابرو نگو از هم گسست، از کتف افتاده دو دست

وقتی سری در هم شکست، مثل معما می شود

بس خنده بر آقا زدند، آتش به مشعلها زدند

می گفت دختر بچه ای، قد پدر تا می شود

می زد به معجزها اگر، عمه گره ها بیشتر

چشمان خیره قاتلی، بر طفلان نوپا می شود

تا پر نشسته تیرها، وا کرده جا شمشیرها

از حجم تیر حرمله، تا پشت سر وا می شود

بعد هزاران زخم و ضرب، بستند بر افسار اسب

هر بار وقت بردنت، بد جور دعوا می شود

۵

مناجات با خدا-شب قدر

در من سراغی جز گُنه کاری نداری

جا مانده تر از من گرفتاری نداری

با این همه حالا که برگشتم، گلایه

از توبه های زشتِ تکراری نداری

تو آنقدر خوبی که حتی از نشستن

با بنده‌ی آلوده ات عاری نداری

با رو سیاهِ مستحقِ سرزنش هم

قصدی به غیر از آبروداری نداری

نه قهر، نه خط و نشان با این همه جُرم

از من به جز آمرزش اصراری نداری

کی سخت گیری می کنی با این که پیداست

شرمنده تر از من بدهکاری نداری

گفتی که هر کس میهمانت شد عزیز است

یعنی که به خوب و بدش کاری نداری

درهای دوزخ بستنی و نازم خریدی

انگار که اصلاً گنه کاری نداری

در سفره-ی پر فیضِ این شبهای رحمت

جز دستگیری غیر ستاری نداری

باید که خیلی پست باشم این شبِ قدر

گر شک کنم که دوستم داری نداری

مناجات با خدا

باز کن در، منم منم یارب

عبد آلوده دامنم یارب

دلم آلوده است و با این حال

حرف دل با تو می زنم یارب

بهترین میزبان تو هستی تو

بدترین میهمان منم یارب

با تو پیوند دوستی بستم

گر چه با خویش دشمنم یارب

گر چه صدبار توبه بشکستم

باز هم توبه می کنم یارب

کرمی کن بگیر دستم را

که دگر توبه نشکنم یارب

کاش پیش از گنه روان می شد

روح از غالب تنم یارب

به کدامین گنه کنم اقرار

که بود روی گفتم یارب

معصیت ها چو مار پیچیدند

همه بر دور گردنم یارب

آه از آن لحظه ای که می گردد

خانه گور مسکنم یارب

با همه تیره روزیم چون شمع

از شرار تو روشنم یارب

خارهای گنه به مهر علی

گشته خوشتر ز گلشنم یارب

"میثم" جز به خاک پای علی

سر به جائی نیفکنم یارب

۷

مناجات با خدا

اگر رو سیاهم اگر رو سفیدم

تو هستی پناهم تو هستی امیدم

همه از گنه شرمسارند اما

من از کثرت تو به خجالت کشیدم

تو آغوش خود را برویم گشودی

ولی من به دنبال شیطان دویدم

تو از من به جز جرم و عصیان ندیدی

من از تو به جز عفو و رحمت ندیدیم

تو نزدیک بودی و من دور از تو

تو پیوند کردی من از تو بریدم

نه رنگی به رویم نه عطری به بویم

همه گرد گل بودم خار چیدم

تو بیدار و من خفته در خواب غفلت

تو هشدار دادی و من آرامیدم

تو از مهر ناز مرا می کشیدی

من از جهل قهر تو را می خریدم

بیا بر گناهم بکش خط غفران

کرم کن که بر آخر خط رسیدم

تو بر عیب ها پرده پوشی دریغا

که من پرده خویشتن را دریدم

الهی الهی به «میثم» نگاهی

به روی سیاهم به روی سفیدم

لطفت همیشه در همه جا موج می زند

دریای رحمت تو خدا ، موج می زند

این روزها به هر طرفی می روم عزیز

عطر تو با نسیم دعا موج می زند

ما را کنار سفره ی خوبی نشانده ای

ایمان ، خلوص ، صدق و صفا موج می زند

چندی بود نگاه حرامی نکرده ایم

اشک سحر ز دیده ی ما موج می زند

آئینه ی تجلی عشقت شده جهان

در آن شعاع نور شما موج می زند

حاتم کجاست تا که به کوی گدای تو

بیند شبانه روز ، گدا موج می زند

این چشم بی رمق که شده چشمه ای روان

دائم ز دوری شهدا موج می زند

دریای بخشش تو به دنبال خاطیان

در ساحل امام رضا موج می زند

عرش تو هم به محفل ما رشگ می برد

با یا حسین ، عاطفه ها موج می زند

وقتی در اوج سینه زنی شور می زنیم

با ما فرات کرب و بلا موج می زند

عطر حرم سحر ز سرم هوش می برد

یعنی شمیم او همه جا موج می زند

ذکر عظیم نوریه ی ایهاالعزیز

این روزها در ارض و سما موج می زند

مناجات با خدا

اگر عبد گنه کارم تو را دارم چه غم دارم

اگر مرغ گرفتارم تو را دارم چه غم دارم

اگر آلوده و پستم و گر خالی بود دستم

و گر سنگین بود بارم تو را دارم چه غم دارم

اگر آتش برافروزی تن و جان مرا سوزی

چه باک از شعله نارم تو را دارم چه غم دارم

هم از لطف بود هستم هم از جام تو سرمستم

هم از شوق تو سرشارم تو را دارم چه غم دارم

چه در صحرا چه در دریا چه در پایین چه در بالا

به هر جانب که رو آرم تو را دارم چه غم دارم

کیم من عبد شرمنده سیه روی و سرافکنده

که با این جرم بسیارم تو را دارم چه غم دارم

تهی از برگ و از بارم میان لاله ها خارم

نباشد کس خریدارم تو را دارم چه غم دارم

قرار من شكيب من طيب من حبيب من

دوایم ده که بیمارم تو را دارم چه غم دارم

تو ستار العیوب استی تو غفار الذنوب استی

الا ستار و غفارم تو را دارم چه غم دارم

سیه رویم سیه بختم بدین پرونده سختم

بدین اشکی که میبارم تو را دارم چه غم دارم

نه آبی در صبو دارم نه نائی در گلو دارم

نه بر رو آبرو دارم تو را دارم چه غم دارم

منم (میثم) که پیوسته به احسان تو دل بسته

بغیر از تو که را دارم تو را دارم چه غم دارم

۱۰

مناجات با خدا

چنان شدم ز گناهان بی حساب خجل

که گشته ام دگر از توبه و ثواب خجل

خدا گر است که با این کتاب اعمالم

هم از خدا خجل استم هم از کتاب خجل

چنان حجاب کشیدی به کثرت گنهم

که گشته ام ز تو و پرده حجاب خجل

گذشت عمر عزیز و هنوز در خوابم

که هم ز عمر شدم خسته هم ز خواب خجل

به گرد سفره رحمت گرسنه سر کردم

ز کام خشک شدم در کنار آب خجل

چگونه روی به محشر کنم که وقت سؤال

هم از سکوت ملولم هم از جواب خجل

دل خزان زده من بود به فصل بهار

چهم از بهار، هم از گل، هم از گلاب، خجل

خود از ترابم و از کثرت گناه شدم

هم از تراب خجل هم زیوتراب خجل

هزار شکر که در سایه کی هستم

که بوده از کرمش ماه و آفتاب خجل

خدا کند نکشد کس حساب از "میثم"

که گشته ام زگناهان بی حساب خجل

۱۱

مناجات با خدا

شکر خدا دیدم بهار اهل دین را

مهمانی ماه امیرالمومنین را

اهل مناجات و دعا گرد هم آیید

سازید از نور دعا روشن زمین را

هر دل مدد گیرد ز سوز ناله هاتان

سرکوب سازد فتنه ی نفس لعین را

یا رب به من از سفره ات ته مانده ای ده

از میهمانی ات مران این بدترین را

نیت نمودم بعد از این ننگت نباشم

یا رب مدد کن عبد با زشتی قرین را

آلوده تر از من تو مهمانی نداری

هرگز ندیدی روسیاهی اینچنین را

بگذار آیم هر سحر تا پاک گردم

شاید بینم جلوه ی مهتاب دین را

من با همه آلودگی ارباب دارم

یا رب مگیر از دل تو این جبل المتین را

تا میهمان سفره ی مولا حسینم

دیگر نخواهم روزه ی خُلد برین را

ارباب دل ، شاه شهید کربلایی

او می خرد اشک محبّ دل غمین را

مناجات با خدا

با وجود آنکه هم آلوده ام هم روسیاهم

نه کسی را جز تو دارم نه کسی را جز تو خواهم

تو خداوند کریمی، من سراپا غرق عصیان

تو به عفو کرده ای اقرار و من هم بر گناهم

امشب از راه آمدم با لشگر خشمت بچنگم

نالاه ام شمشیر و آهم نیزه و اشکم سپاهم

پیش روی منبر و محراب پیغمبر نشستم

تا کند پای ستون توبه زهرا یک نگاهم

من کیم تا در کنار قبر پیغمبر نشینم

گر نبودی لطف تو اینجا نمی دادند راهم

پا شکسته، دست خالی، بار سنگین، چشم گریان

این من، این کوه گنه، این ناله این فریاد و آهم

دوستت دارم چه در نارم بری چه در بهشتم

هر کجا باشم تو باشی یاور و پشت و پناهم

گر به رضوان بری غافل نگردم از ثنایت

ور به دوزخ افکنی از لب نیفتد یا الهم

تو خدایی، تو کریمی، تو غفوری، تو عظیمی

من کیم «میثم» گنه کارم فقیرم روسیاهم

۱۳

مناجات با خدا

صحبت آن بود که بار غم جانان بکشیم

قسمت این است که عمری غم هجران بکشیم

حسرتِ چشمِ تماشا به سحر باید بُرد

شاید از دیدهٔ شب چشمهٔ باران بکشیم

تابشی می طلبد ، نیمه شبی یا سحری

"آرتی" نعره چنان موسیِ عمران بکشیم

دلِ طوفانی اگر خضرِ ره ما بشود

می توان نازِ رخِ یار به هر آن بکشیم

خیمه نزدیکتر از این نشود با دل ما

تا به کی دور از او ، سر به گریبان بکشیم

مهزیار است مگر یک شبه مهمانِ حبیب

گفت دلدار که ما منت مهمان بکشیم

مصلحت بهتر از این نیست که تا محضر دوست

بارِ عشقش به وفا همچو شهیدان بکشیم

جا نمائیم که جای دل ما اینجا نیست

بال و پر تا حرم حضرت سلطان بکشیم

یا بما تذکرهٔ کرب و بلائی بدهند

یا که بار دلِ خود را به خراسان بکشیم

"کربلا کعبهٔ عشق است و دل اندر احرام"

دست باید ز غم علقمه از جان بکشیم

ما به تردید نمائیم به بین الحرمین

از حرم تا ته گودال ، حسین جان بکشیم

ای خوش آن روزه و افطار که در مقتل یار

مَرَهْمِ زَمَزَمِه ای بر لب عطشان بکشیم

رمضان آمده و روی سیاه آوردم

به در خانه تو باز گناه آوردم

آه ماه رمضان سخت دلم تنگ تو بود

وا کن آغوش که سوی تو پناه آوردم

پای این توبه شکن باز نشستی رمضان

درگشودی و نگفتی که گناه آوردم

رسم این است که مهمان بدهد تحفه ومن

یک بغل معصیت ای صاحب ماه آوردم

به دلم کوه گناهست ولیکن به کفم

عمل نیک به اندازه ی گاه آوردم

آدمم باز سر سفره تو توبه کنم

به پشیمانیم از اشک گواه آوردم

آدمم پاک شوم کربلایم ببری

طفل دل را به همین عشق به راه آوردم

ای خدا امشب گریبان دلم را چاک کن

چشم خشکم را ز اشک خجلتم نمناک کن

باز از زنگار عصیان تیره شد دل‌های ما

از غبار معصیت دامان ما را پاک کن

تا به معراج نیایش این براق آه را

شب همه شب میهمان خانه افلاک کن

ما ز پا افتادگان را دستگیری کن، سپس

در ره آزادگی و بندگی چالاک کن

لذت حال دعا را در مذاق ما بریز

نالۀ ما را سر سجاده آتشناک کن

تا که فردا حاصل امروز را پیدا کنیم

با تولای علی ما را به زیر خاک کن

گلشن جان «وفائی» پر گل است از یاد تو

این گلستان وفا را خالی از خاشاک کن

مناجات با خدا

دل ما معتكف كوى خدا شد الحمد

در این ماه به روى همه وا شد الحمد

رحمت و مغفرت از لطف خدا می بارد

دعوت عام ز هر شاه و گدا شد الحمد

به گنه كار بگو ماه دعا شد برگرد

حاجت عبد خطا كار روا شد الحمد

آری یک عمر اگر توبه شکستی باز آی

توبه اینجاست که پر قدر و بها شد الحمد

دست بردار - تهیدستی ما عیبی نیست

که شفیع همه کنزُ الفقرا شد الحمد

جوششِ عفوِ کریم و نظر لطف رحیم

آنقدر هست که بر ما هم عطا شد الحمد

خُفتم و خوابِ مرا اجرِ عبادت دادند

لب فرو بستم و تسبیحِ خدا شد الحمد

از سحر تا دم افطار لبم آب نخورد

پس نصیب عطش آب بقا شد الحمد

جگرم سوخت کمی - یاد حسین افتادم

نفسم هم نفس کرب و بلا شد الحمد

ساقی ام حضرت سقّای حرم عباس است

مشک او اشک شد و گریه ما شد الحمد

این نشانی قبولی است که عمری دل من

هم نوا با همه آل عبا شد الحمد

سحر و اشک شب و ناله یارب یارب

وقت هم ناله شدن با شهدا شد الحمد

از شب قدر همین سال گذشته تا حال

بارها قسمت من صحن رضا شد الحمد

این گنه کار کجا و سحر کوی حسین

مستجاب عاقبت انکار دعا شد الحمد

عن قریب است که گویند فلانی جا ماند

بازهم قافله رفت و دل ما اینجا ماند

مناجات با خدا

باز روگرداندم از تو، باز رو دادی به من

با همه بی‌آبرویی آبرو دادی به من

شرم می‌کردم دگر در محضرت لب واکنم

باز می‌بینم مجال گفتگو دادی به من

قطره‌ای بودم به بحرمت متصل کردی ز لطف

جرعه‌ای می‌خواستم، دیدم سبو دادی به من

خاک بودم، آدمم کردی به دست رحمت

خار بودم، بهتر از گل رنگ و بو دادی به من

چشم خشکم بود خالی، رویم از عصیان سیاه

اشک بخشیدی و آب شستشو دادی به من

از ولادت آرزوی سوز و شوری داشتم

بیشتر از آنچه کردم آرزو، دادی به من

گر نشد قسمت که در خون گلو غسلی کنم

از سرشک دیدگان، آب وضو دادی به من

همچو شمعم قطره قطره آب کردی، سوختی

در دل شب گریه بی های و هو دادی به من

با غبار راه زوار علی شستی مرا

در حقیقت آبرو از خاک او دادی به من

تا کنی سیراب «میثم» را ز جام رحمت

آب شیرین از سبوی «تفلحو» دادی به من

ای مهربان خدای پرده پوشم

از باده ی رحمانی ات بنوشم

چون نامه ی خود بنگرم خموشم

اما کند عفو تو در خروشم

یا دائم الفضل علی البریه

اغفر لنا فی هذه العشیه

حق نمک را من ادا نکردم

جز بر وفای تو جفا نکردم

بر توبه های خود وفا نکردم

شرمنده ام از تو حیا نکردم

یا صاحبَ الْمَوَاهِبِ السَّنِيَّةِ

إِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

شب های جمعه می کنی صدایم

تا لحظه ای بر درگهت بیایم

بر درد بی درمان شدی دوایم

اما من آلوده در خطایم

يا باسِطَ اليَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ

اِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

هرچند بدتر از خودم ندیدم

بسکه بزرگی داده ای امیدم

بر مجلس اهل ولا رسیدم

دادی به آل فاطمه نویدم

صَلِّ عَلَى خَيْرِ الْوَرَى سَجِيَّةِ

اِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

اصلاً نشد در وادی ولایت

حق تو را یارب کنم رعایت

هرچند کردی تو مرا هدایت

خالص نگشتم تا کنم صدایت

إِرْحَمْ لَنَا يَا عَالَمَ الْخَفِيَّةِ

إِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

منکه غلام خانه ی حسینم

دیوانه ام دیوانه ی حسینم

سینه زن غمخانه ی حسینم

دلداده ی دردانه ی حسینم

حقّ همان شهیده ی زکیّه

إِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

وقت سحر بوی رقیه دارد

بوی خوش از روی رقیه دارد

عاشق نظر سوی رقیه دارد

دل حاجت کوی رقیه دارد

آن دختر غم‌دیده از ذریّه

إِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

حتی ز زینب هم شکسته تر شد

آنقدر زد ناله شبش سحر شد

تا رو به رو با صورت پدر شد

لب‌های او بوسید و در سفر شد

زد ناله بنت‌المرتضی رقیه

إِغْفِرْ لَنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ

مناجات با خدا

گفتم از زشتی گفتار بدم ، گفت بیا

از سیه کاری رفتار بدم ، گفت بیا

گفتم از غفلت دل از هوسم از نفسم

صاحب آن همه کردار بدم ، گفت بیا

گفتم از سرکشی ام ، سینه سپر داد زدم

نیستم خسته دل از کار بدم ، گفت بیا

گفتم از دوست گریزانم و در خود غرقم

دائما در پی پندار بدم ، گفت بیا

گفتم از گوهر ذکر تو ندارم بهره

غوطه‌ور مانده در افکار بدم ، گفت بیا

گفتم ای چشمه ی خوبی ، سحری چشم گشا

نگر اعمال شرر بار بدم ، گفت بیا

گفتم آینه‌ی شیطان شده بودم عمری

خسته از دست همین یار بدم ، گفت بیا

۲۰

مناجات با خدا

بر حال من ای خالق یکتا نظری کن

از فرط غم افتاده ام از پا نظری کن

چون مرغ گرفتار، گرفتار هوایم

دارم بسویت چشم تمنا نظری کن

هرجا که زدم در نگشودند برویم

رو کرده ام ای دوست به این جا نظری کن

جز در گه لطف تو مرا نیست پناهی

ای از تو کلید همه درها نظری کن

من گرچه نیم لایق احسان و کرامت

ای قادر و غفار توانا نظری کن

در خلوت و جلوت به خطا روی نمودم

ای در همه جا ناظر و پیدا نظری کن

تا زاده ره من نگه لطف تو باشد

در این سفر سخت خدایا نظری کن

بر من که بجز مهر علی هیچ ندارم

سوگند به مظلومی زهرا نظری کن

امروز وفائی است ملول از غم فردا

بربنده خود حیّ تعالی نظری کن

رمضان است دلم لطف و عطا می خواهد

بخشش کوه گنه از تو خدا می خواهد

هر که را غیر تو این دل به خودش جا داده

دل بیمار شده از تو دوا می خواهد

گفته ای جمع گناهان همه را می بخشی

بخشش جمع گناهان همه را میخواهم

چشم من خشک شده بس که خطاکار شده

چشم آلوده شده از تو ضیاء می خواهد

هر دری را که زدم در به رویم باز نشد

باز کن در که تو را از تو گدا می خواهد

تا مناجات کند در دل شبها با تو

دل بی حال ز تو حال بکا می خواهد

بی پناهم من آلوده ندارم جایی

دل بی همنفسم صحن رضا می خواهد

دم افطار به یاد لب عطشان حسین

دل تنگم حرم کربلا می خواهد

**

ساربان برد غنیمت ز تو انگشتر را

دل من گریه ی انگشت جدا می خواهد

۲۲

مناجات با خدا

بر در این خانه با دست تهی در می زنم

بی پروو بالم خدا را تا کجا پر می زنم

گریه کرد و یا علی گفت و به کامم ریخت شیر

بوسه از روی ادب بر پای مادر می زنم

خاک راه دوست را برچهره سازم آبرو

سنگ آل الله را بر سینه و سر می زنم

گرمی جنت بجوشد از زمین و آسمان

من فقط زهرائیم ساغر زکوثر می زنم

هرکسی دارد پناهی هرکسی کوبد دری

من امیر المؤمنین را حلقه بر در می زنم

عبد فرمانم اگر سلمان او فرمان دهد

دل به دریا می سپارم پا در آذر می زنم

بارها در می زنم گر بر رویم در وانشد

بار یگر بار دیگر بار دیگر می زنم

از دل گهواره تا تابوت ذکرم یا ولی است

دم زحیدر دم زحیدر دم زحیدر می زنم

تا بپوشد در صف محشر سیاهی مرا

رنگ بر پرونده ام از خون اصغر می زنم

خاک راه میثم خرما فروشم میثم

دم ز اهل البيت حتى روز محشر می زنم

۲۳

مناجات با خدا

بساط عاشقی ما به پاست این شبها

زمان آشتی با خداست این شبها

گناهکار قدیمی دوباره برگشته

صدای زمزمه ها آشناست این شبها

زمان بده به زمین خورده ای اله کریم

اگر مرا بزنی هم رواست این شبها

خوشابه حال گدایی که چشم تر دارد

که گریه های سحر کیمیاست این شبها

کنار سفره ی افطار، زیر لب گفتم

نگفته ای به خود، آقا کجاست این شبها

قسم به خاک نشسته به چادر زهرا

مرا بیخوش، بیخشی رواست این شبها

ز فتنه های زمانه خط امان داریم

چرا که نام علی، ذکر ماست این شبها

گدای صحن و سرای شهنشہ نجفم

دلم هوایی ایوان طلاست این شبها

دل شکسته ی ما با سلام ارباب

مسافر حرم کربلاست این شبها

سلام بر لب عطشان سیدالشهدا

سخن ز تشنه لب سر جداست این شبها

شنیده ام که سرش نی به نی عوض میشد

شکایت من از آن نیزه هاست این شبها

۲۴

مناجات با خدا

طلب درد بهانه است که درمان برسد

کار سرگشتگی عشق به پایان برسد

هدف خلقت ما بنده شدن بود فقط

زندگی مزرعه ای بود که "ایمان"، برسد

به گنه داده ام عادت دل بی غیرت را

نکند دل به همین حال به "میزان" برسد

مثل فرعون شدن غرق شدن هم دارد

وای اگر در غضبت عمر به پایان برسد

توبه ام را بپذیرید به حق زهرا

بگذارید صدایم به کریمان برسد

گوشه ی چشم تو یک بار بیفتد به دلم

عجیبی نیست که این عبد به سلمان برسد

چشم گریان، اثر توبه ی با اخلاص است

هر چه خیر است از این بارش باران برسد

از رفیقان شهیدم به خدا جا ماندم

بگذارید که جامانده به یاران برسد

۲۵

مناجات با خدا-شروع میهمانی

مژده ای منتظران ماه خدا آمده است

ماه شب‌های مناجات و دعا آمده است

ماه دلدادگی بنده به معبود رسید

بر سر سفره‌ی شاهانه ، گدا آمده است

رفت بی‌عفتی و هرزگی و بدبختی

ای گنه پیشه بیا ماه حیا آمده است

ای به دام گنه افتاده ، رهیدن سر کن

ماه پرواز به سوی شهدا آمده است

ماه دل‌کندن از مجلس باطل آمد

ماه هم محفلی با علما آمده است

دل بیمار بیا مژده ! طیب آمده است

دردمندانه بیا اذن شفا آمده است

خاکسارانه بیا گر که زیادت طلبی

دیده بگشای که هنگام لقا آمده است

حضرت دوست در این ماه تماشا دارد

یار در جلوه سر کوی وفا آمده است

آن سفر کرده که سالی ست از او بی خبریم

بهر شادی دل اهل بکا آمده است

آمده ماه خداوند ، ولی تنها نیست

همر هس منتقم آل عبا آمده است

۲۶

مناجات با خدا-استقبال از ماه مبارک

رمضان آمد و مهمان تو خواب است خدایا!

راه گم کرده و دنبال ثواب است خدایا!

نیست ساقی و زمین یک دل آباد ندارد

حال مردان خرابات خراب است خدایا!

آبرو با بر و رویی برود گر تو نگیری

نقش دینداری ما نقش بر آب است خدایا!

این که این سوی نقاب است که دل می‌برد از خلق

بگذر از آنکه در آن سوی نقاب است خدایا!

کی شود سوی تو بی‌رنگ و سبک بار سفر کرد؟

تا که این سفره پر از رنگ و لعاب است، خدایا!

یار در خانه و عمری است که ما گرد جهانیم

این خودش سخت ترین شکل عذاب است خدایا!

«عهد ما با لب شیرین دهنان» بستی و حالا

کار ما فهم تو از روی کتاب است خدایا!

می پرستم صمد ساخته‌ی وهم خودم را

هَبَل من بتی از جنس حباب است خدایا!

زیر باران تو با چتر غرور آمده بودم

خشک ماندم، گله کردم که سراب است خدایا!

گذر عمر نشانده‌ست مرا بر لب جویی

که پر از دسته گل داده به آب است خدایا!

۲۷

مناجات با خدا-استقبال از ماه مبارک-زمزمه

با حالی از سوز و گداز آمد گدایت

خدا آمد گدایت

با سوزی از راز و نیاز آمد گدایت

خدا آمد گدایت

من دوره گردم خدا دورت بگردم

الهي العفو

مهمان هر شب آمده ادركنى يارب

خدا ادركنى يارب

بگاء زينب آمده ادركنى يارب

خدا ادركنى يارب

ما را به زهرا قبول كن جان مولا

الهي العفو

مهمان منم مهمان منم تو ميزبانى

خدا تو میزبانی

محتاج یک احسان منم تو مهربانی

خدا تو مهربانی

ای رهنمایم نما غرق عطایم

الهی العفو

آمد بهار ناله و آه و مناجات

شده وقت ملاقات

بر دل نوا بر لب دعا با خیل حاجات

شده وقت ملاقات

درک لقاییت بده بر این گدایت

الهی العفو

یارب دلم خو کرده با آنی اُحبک

خدا آنی اُحبک

در هر سحر خوانم تو را آنی اُحبک

خدا آنی اُحبک

ای اعتبارم بجز تو کس ندارم

الهی العفو

سر در گریبان آدمم با آه و ناله

خدا با آه و ناله

امشب قبولم کن به آن دخت سه ساله

به آن دخت سه ساله

با اشک و زاری کنم شب زنده داری

الهی العفو

یکسال بودم منتظر ماه دعا را

خدا ماه دعا را

کن قسمتم یک نیمه شب کرب و بلا را

خدا کرب و بلا را

رب الحسینم بین در شور و شینم

الهی العفو

۲۸

مناجات با خدا

عمری تباہ کردم عمر گران بها را

دیدم ره درست و رفتم ره خطارا

دشمن مرا صدازد از دوست غافلم کرد

دنبال غیر رفتم گم کردم آشنا را

در سینه آه دارم درد گناه دارم

جز توبه نیست درمان این درد بی دوارا

هم مرگ پیش پاو هم عمر رفته از دست

یارب ببخش مارا یارب ببخش مارا

گیرم زدر برانی در پشت در بمانم

غیراز در تو دارم یاسیدی کجارا

من برده ام همیشه کوه گناه بردوش

تو کرده ای هماره با بنده ات مدارا

از خویش نا امیدم لا تقنطوا شنیدم

یأس مرا گرفتی دادی به من رجارا

هرکس زیپادر افتد بردامنی زند چنگ

ای خاندان عصمت من دامن شمارا

میثم تمام عالم آرند سر به سجده

هرکس گرفته خاکی تو خاک کربلا را

۲۹

مناجات با خدا-وداع با ماه مبارک

قسم به عشق جدایی ز آشنا سخت است

جدایی از سحر و محفل دعا سخت است

برای دیده شب زنده دار خود گریم

قسم به اشک سحر دوری از بکا سخت است

صفای هر دل عاشق مرو مرو رمضان

دوباره رویت دل های بی صفا سخت است

بیا مرو که شیاطین دوباره می آیند

بدون جلوه تو انس با خدا سخت است

دوباره وقت اذان غفلت عارضم گردد

غم جدایی از ذکر ربنا سخت است

پرستوی دل ما را ز بام خود مپران

که ترک سفره شاهانه بر گدا سخت است

بعید نیست به زودی فرا رسد مرگم

امان که این سفر آخرت دلا سخت است

قیامتی است قیامت که روز وانفاس است

اگر نظر ننماید امام رضا سخت است

مرا به ساحل دیدار دلبرم برسان

شکسته کشتی و دریایی از بلا سخت است

بگو به خیمه نشینان جبهه ای شهدا

فدائیان حسین دوری از شما سخت است

هنوز مرغ دل خسته ام مهیا نیست

هنوز پر زدنم سوی کربلا سخت است

خدا کند به دلم مهر نوکری بزنند

خدا کند خودشان سوی دلبرم ببرند

۳۰

مناجات با خدا-وداع با ماه رمضان

همه رفتند، گدا باز گدا مانده هنوز

شب عید است و خدا عیدی ما مانده هنوز

دهه آخر ماه اول راه سحر است

بعد از این زود نخواهیم، دعا مانده هنوز

عیب چشم است اگر اشک ندارد، ورنه

سر این سفره ی تو حال و هوا مانده هنوز

کار ما نیست به معراج تقرّب برسیم

یا علیّ دگری تا به خدا مانده هنوز

گوئیا سفره ی او دست نخورده مانده است

او عطا کرد، ولی باز عطا مانده هنوز

گریه ام صرف تهی بودن این اشکم نیست

دستم از دامن محبوب جدا مانده هنوز

وای بر من که بینم همه فرصت ها رفت

باز در نامه ی من جرم و خطا مانده هنوز

یک نفر بار زمین مانده ی ما را ببرد

کس نپرسید که این خسته چرا مانده هنوز

هر قد این فتنه گری رنگ عوض کرد ولی

دل ما مست علی، شکر خدا مانده هنوز

تا که در خوف و رجائیم توسل باقی است

رفت امروز ولی روز جزا مانده هنوز

هر چه را خواسته بودیم، به احسان علی

همه را داد، ولی کرب و بلا مانده هنوز

۳۱

مناجات با خدا

الهی این من این جرم و خطایم

رهم دادی، مکن دیگر رهایم

بگیر از من مرا، اما نه از خود

بسوز اما مساز از خود جدایم

تو را گم کردم و خود گشته‌ام گم

صدایم کن صدایم کن صدایم

به من گفتند از اول عبد «هو» باش

چه باید کرد من عبد هوایم

تو آن ربی که با عبدت رفیقی

من آن خارم که با گل آشنایم

گنه کردم، نکردم شرم از تو

نمی دانم کجا رفته حیایم؟

خجالت می کشیدم باز کردم

تو گفתי باز هم سویت بیایم

نبودم عبد تا عبدم بخوانی

نگویم بنده ام، گویم گدایم

سیه رویم مگر از لطف و رحمت

بشویی با غبار کربلایم

از آن بر خود نهادم نام «میثم»

که بخشی بر علی مرتضایم

۳۲

مناجات با خدا

الهی شعله بر آب و گلَم زن

شراری از فروغت بر دلم زن

به سوز سینه ام تابی کرم کن

به چشم خشک من آبی کرم کن

به خون دل مخمّر کن گِلَم را

به سنگ معرفت بشکن دلم را

به خود وصلم کن از خویشم جدا کن

دعا خواندم وجودم را دعا کن

چنان کن کز وجودم شعله خیزد

دلم خون گردد و از دیده ریزد

اگر نَبود وصال دوست میلم

چه سودی از دعا‌های کمیل

عطا کن از کرم سوز درونم

که سوزد هم درونم هم برونم

چنانم کن که هنگام ستودن

برم لذت ز فیض با تو بودن

لبی خواهم که گویای تو باشد

دلی ده تا فقط جای تو باشد

مرا در سینه، تیر نفس تا کی

دل سخم اسیر نفس تا کی

چه می شد گر اسیر یار بودم

امیر نفس بد کردار بودم

دل از تو، ناله از تو، آه از تو

لبم را ذکر یا الله از تو

چه خوش باشد تو را پیوسته خواندن

نه بالب، با دل بشکسته خواندن

نیایش با دل بی درد زشت است

دل بشکسته یک باغ بهشت است

چو دل بشکست، آه از سینه خیزد

چو برداشت بشکست اشک از دیده ریزد

دل بشکسته جای توست یارب

سرای بی ریای توست یارب

تویی دارو، تویی درمان دردم

نباشم گر نباشم با تو هر دم

بهشت از وصل تو مسرور بودن

جهنّم از تو باشد دور بودن

گنه کردم نبردی آبرویم

خطا دیدی نیاوردی به رویم

در رحمت گشودی و نبستی

به خلوتگاه دل با من نشست

من اوّل از تو اُدعونی شنفتم

پس آنکه با تو یا الله گفتم

مناجات با خدا

بارالها بر درت اشک و آه آورده‌ام
هم سرشک خجلت و هم گناه آورده‌ام
هم گناه آورده‌ام هم پناه آورده‌ام
دیده از جرمم بیوش اشک و آه را بین

یا اله العالمین یا اله العالمین

با همه بار گناه با همه فعل بدم
تو صدا کردی مرا من به سویت آمدم
دست دل بر دامن لطف و احسانت زدم
آسمانی کن مرا که چه خوردم بر زمین

یا اله العالمین یا اله العالمین

وای اگر این روسیاه رو به محشر آورد
نامه‌ای از صورت خود سیه‌تر آورد
با گناه بی‌شمار رو به این در آورد
با گناهانم شوم روز محشر هم‌نشین

يا اله العالمين يا اله العالمين

سایهٔ لطفت مرا در دو عالم بر سر است

از گناه بی‌حدم عفو تو بالاتر است

هر چه هستم سینه‌ام پر ز مهر حیدر است

خود گناهم را ببخش بر امیرالمؤمنین

يا اله العالمين يا اله العالمين

.....

إِلٰهِسْ فَالْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَلَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى